

دانش شناخت خدا جی.ای.ترینچ

"ای پدران، به شما می نویسم زیرا او را که از ابتدا است می شناسید. ای جوانان، به شما می نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده اید. ای بچه ها به شما نوشتم زیرا که پدر را می شناسید (اول یوحنا ۲: ۱۳)".

لازم است که درباره این قسمت از رساله یوحنا که در بعضی از ترجمه ها به آن نپرداخته اند، مطالبی گفته شود. بین کلمه "فرزندان" که یوحنا رسول با لحنی محبت آمیز، تمام خانواده خداوند را مخاطب قرار می دهد، چنانچه در اول یوحنا ۲: ۱، ۲۸، ۱۲ می خوانیم. و عبارت "جوانان" و "بچه ها" که در آیه های ۱۳ و ۱۸ که بکار رفته اند، این تفاوت کاربردی و به کار بردن کلمه دوم نشان می دهد؛ به او الهام شده است که خانواده خداوند را به مراحل مختلفی از نظر رشد تقسیم بندی نماید. چون این خانواده نیز مانند خانواده های معمولی شامل پدران، جوانان و بچه های کوچک است. یوحنا همه مطالب را در آیه ۱۳ جمع بندی کرده و از آیه ۱۴ به بعد گفته های خود را گسترش می دهد.

پدران که در ارتباط با رتبه بندی رشد مسیحی، بالاترین مقام را دارند، از ابتدا مسیح را شناخته اند (اول یوحنا ۱: ۱) و نمی توان چیزی به آن اضافه نمود. هیچ چیزی بالاتر از دانش شناخت مسیح وجود ندارد چون رشد واقعی شامل این است که: "او را بشناسم" (فیلیپیان ۳: ۱۰). در آیه ۱۴ جوانان انسانهایی قوی خوانده شده اند، نیروی آنها با پیروزی بر شیطان آشکار شده است ولی مهم این است که نیروی آنان به دانش آنها از کلام خداوند و ماندن ایشان در کلام نسبت داده شده است. دنیا برای آنان خطرناک است و از رفتن به دنبال آن منع شده اند. او در آیه ۱۸ آنها را "بچه ها" می نامد و درباره دشمنان مسیح که خود را ظاهر نموده و با تعالیم غلط موجب گمراهی آنان شده اند، هشدارهای لازم را می دهد. او یادآوری می نماید که چه منابعی برای آنها فراهم شده است و این موضوع را تا آخر آیه ۲۷ ادامه می دهد. سپس بار دیگر، به همه خانواده الهی می پردازد.

در حال حاضر، هدف من این نیست که به آنچه به هر یک از گروه ها گفته شده است، پردازم. بلکه می خواهم با گرد آوردن اطلاعات و راهنماییهای لازم، تمام آن فیض بی پایانی را بیان نمایم که به بچه ها تعلق دارد؛ که اگر این فیض به جوان ترین ها تعلق داشته باشد، به تمام خانواده الهی نیز خواهد رسید. سه نکته به

شکلی مستمر در همه باب اعلام شده و ملاحظه می گردد؛ گناهان آنان به خاطر نام مسیح بخشوده شده اند که این بخشایش همه ارزش شخص مسیح و کار او را شامل می شود (آیه ۱۲) و آنچه که مثل همیشه به این بخشایش ارتباط دارد و اثرات خود را باقی می گذارد، حضور روح القدس است که در وجودشان ساکن شده است.

ساکن شدن روح خدا تأثیری دوبرابر دارد: (۱) آنها همه چیز را می دانند (آیه ۲۰) البته نه به صورت دانشی پیشرفته و مکاشفه تمام عالم هستی، بلکه ظرفیتی الهی برای پرداختن به امورات آن میسر می گردد (چون انسان طبیعی قادر به درک آنها نخواهد شد). (۲) او همچون معلمی الهی همراه ایشان است (آیه ۲۷) که تمام موارد را به آنان تعلیم دهد و به این ترتیب از مدعی بودن، حکمت و حماقت انسانی به دور باشند. یوحنا رسول ویژگی شخصیت بچه ها را روشن می سازد، آنان پدر را می شناسند (آیه ۱۳). این سه نکته، موقعیت کامل شخص مسیحی را مشخص می نماید:

۱- بخشش گناهان از طریق مسیح؛

۲- یافتن حضور روح القدس؛

۳- رابطه فرزندان با پدری شناخته شده.

منظور یوحنا رسول از پدران، بالا بودن سالهای طبیعی زندگی آنها نیست. همین طور در مورد جوانان و بچه ها نیز موضوع بدست آوردن و کسب چیزی نیست. منظور از بچه ها، در هر سن حقیقی که باشند، کسانی است که اخیراً به ایمان مسیحی پی برده و مزده نجات را پذیرفته اند. جوانان و پدران هم به این ترتیب در جایگاه رشد روحانی خود قرار دارند.

و این موضوعی است که باعث شد این مقاله را انتخاب کنم. دانش شناخت پدر چیست که جوانترین فرزند مسیح نیز از این عنوان جدا نشدی برخوردار می باشد؟ اگر او این استحقاق را دارد، آیا برای من و شما نیز حقیقتاً امکان پذیر است که از این امتیاز پر ارزش بهره مند باشیم؟ واضح است که این موضوع فراتر از این حقیقت است که بدانیم، فرزندان خدا هستیم. اگر چه ممکن است محبت بخشیده شده را مشاهده کرده، قلبهای ما عمیقاً لمس شوند، اما باید این نام را دریافت نموده و قادر باشیم جایگاه بچه ها را پیش روی پدر بدست آوریم؛ بچه هایی که از او دنیا آمده اند و روح پسرش را نیز در خود دارند. (اول یوحنا ۳: ۱)

رابطه با خداوند یک روی سکه و دانش و شناخت او برای ما که فرزند او هستیم روی دیگر آن محسوب می شود. خویشاوندی معمولی را در نظر بگیرید و تفاوت آن درک خواهد شد. پدر خانواده هر شخصیتی که داشته باشد، در نسبتی که دارد، فرقی نخواهد داشت. به زبان ساده، پدر همیشه پدر است. اما شخصیتش برای فرزندان تفاوت زیادی دارد. او ممکن است بسیار با محبت و مسئولیت پذیر و یا بر عکس باشد. این مسئله برای آنان بی اندازه متفاوت خواهد بود. آیا دانستن اینکه با فیضی بی نهایت فرزندان خداوند هستیم، کافی نیست؟ آیا چنین پدری را نباید جستجو نموده، به خوبی بشناسیم؟ آیا نباید صادقانه با افکار و احساسات قلبی، و با محبت و شخصیت او آشنا شویم؟ حال باید پرسید که خداوند چه موقع و به چه نحوی این امتیاز، یعنی دانش شناخت خود را به جوانترین فرزند خود می شناساند؟ شاید سؤال این باشد که چگونه می توانم او را بشناسم؟ این شناخت زمانی اتفاق می افتد که او خود را مکشوف نماید. اکنون اجازه دهید که با فروتنی در کتاب مقدس جستجو کنیم تا این مکاشفه متبارک برای ما آشکار گردد.

در باب یازدهم کتاب متی، اولین اشاره راجع به مکاشفه خدمت روحانی خداوندان عیسی مسیح، دیده می شود. تمام رویدادهای آن باعث می شود که موضوع بیشتر در قلبهای ما اثر نماید. این زمان برای مسیح، دورانی سخت و پر از تجربه های متفاوت بود. مردم شهرهایی که بیشترین کارهای عظیم او را دیده بودند، سخت دلی و بی ایمانی بیشتری به او نشان دادند. کارهای عظیم او در برابر کسانی انجام گرفت که هیچ گونه تحرکی از خود نشان ندادند. اما این خدمت گرانبها، کاملیت خداوند متبارک را نمایانتر ساخته و دانش شناخت او را بیشتر ارائه نمود. مسیح به خوبی می دانست که برای جبران همه این فشارها و سختی ها از کجا یاری بطلبد. ما می خوانیم که "در آن وقت، عیسی توجّه نموده، گفت: "ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!"

حاصل عدم پذیرش و بی ایمانی این شهرها نسبت به عیسی این بود که او به راه های کامل خداوند پدر پی برد و از حکمت و محبت عظیم او نیز بهره مند شود؛ اگر این امور در حکمت الهی از عاقلان و دور اندیشان پنهان شده بود، اطفالی بودند که با فیض بی کران الهی، بر آنان آشکار می گشت. او محبت پدر و جایگاه واقعی خود را در این مورد می دانست و خود را به طور مطلق به خواست خدای پدر تسلیم نمود

که این موضوع آشکارا در این کلمات قید گردیده است؛ "بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود."

بنابراین، در تجارب متبارک مسیح، دو مورد برای ما آشکار می گردد؛ منبع آرامش او داشتن دانش خدای پدر و تسلیم او شدن بود. هر دو راه را او پیش روی ما قرار می دهد. در آیه ۲۷ تمام جلال شخصیت او، جایگاهی که به او داده شده و کار مسیح در عمیقترین شکل آن در برابر او گذاشته شده است. نه تنها ملکوت، بلکه "همه چیز" حتی خداوندی کهکشانها نیز، توسط پدر به او داده شده است. جلال غیر قابل سنجش او در این کلمات بیان می گردد: "کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر" و سپس بعنوان مهمترین مقصود تجسم خدا بصورت انسان، چنین ادامه می یابد "و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواد بدو مکشوف سازد." او آمده بود که پدر را مکشوف نماید که بسیار فراتر و بالاتر از آن بود که پیش از این بوسیله کتب به اسرائیل عرضه نمود. اما باید دقیقاً متوجه باشیم که این امر زمانی است که عظمت الهی و نفوذ او معلوم گشته و در ارتباط با این جلال، هدف او این است که خدای پدر را مکشوف نماید.

اکنون این سؤال جالب پیش می آید که او به چه کسانی پدر را مکشوف خواهد کرد، آیا به کسانی که او را شناخته و دیده اند؟ پاسخی سریع با این کلمات زیبا داده می شود، "بیایید نزد من ای گرانباران و زحمت کشان، و من شما را آرامی خواهم بخشید". تاکنون چند نفر در این دنیای مملو از رنج و زحمت به این نتیجه رسیده اند که این دنیا چیزی جز پوچی برای عرضه ندارد؟ مسیح نیز در این دنیا بوده و همه این مسائل را دیده بود. اما او منبعی عالی و متعال، جهت آرامش کامل در اختیار داشت. او ما را فرا می خواند تا آن را برای ما نیز آشکار نماید. این منبع آرامش، خدای پدر است که قلبی بامحبت بی کران دارد. پسر با آشکار کردن پدر، این آرامش را به ما نیز می دهد. ما فقط باید از او یاد بگیریم زیرا او بی ادعا و فروتن است، باید خود را کاملاً به خواست او تسلیم نماییم تا به آرامشی برسیم که در هر شرایطی از آن برخوردار شویم.

مسیح، خدای پدر را مخاطب قرار داده و می گوید "بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود"؛ و هر شخص باایمانش در می یابد چه چیزهای نیکویی در قلب خداوند برایش فراهم می باشند، "و اینکه یوغ او آسان، و بار او سبک است." چه قدر نیکو خواهد بود، اگر بدانیم شناخت پدر نیاز به تجربه های پیشرفته

ندارد که فقط به کسانی تعلق گیرد که مدت مدیدی در راه مسیحیت قدم بر داشته اند. بلکه در می یابیم اولین چیزی که برای خداوند اهمیت دارد این است که آرامش عطا کند، و قلبی را بنا نماید که به او اعتماد دارد. اثرات رد نمودن خداوند و عواقبی که در نتیجه آن بر انسان وارد می شود؛ در ادامه انجیل شرح داده شده است. اما برای پیشرفت و دانستن تمام جلال الهی شخص او، که در این جا مطرح گردیده است، به سراغ انجیل یوحنا می رویم، آنجا که نور او از ابتدا به همه جا می تابد، اگر چه در شکل انسان حقیر، مستور بنظر آید.

کلمه، که در طبیعت خدا بود، جسم شده و در میان ما زندگی کرد تا چشم ما به ایمان باز شده، جلال او را مشاهده نماید. جلالی که تنها از پدر بود و وجودی که برای پدر بسیار گرامی و مایه خوشی او بود (یوحنا ۱: ۱۴). چنین است که با شایستگی مبارک خود باعث مکشوف شدن پدر می گردد؛ همانطور که در آیه ۱۸ می خوانیم: "کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن فرزند یگانه ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است." چه کسی می توانست تا این اندازه مناسب باشد که او را بشناساند؟ مگر پسر که در آغوش خدای پدر ساکن بوده است. آن زمان که به عنوان یک انسان در میان مردم زندگی می کرد نزدیکی و قرابت و نیز ارتباط او با خدای پدر نهاد او را کاملاً آشکار می نمود. حال بگذارید چگونگی مکشوف شدن خدای پدر را از طریق شخص پسر بررسی نماییم. و این موضوع در مجموع کلمات و کارهای مسیح توسط روح القدس در انجیل یوحنا یافت می شود. خداوند غنی است و قادر به تغذیه کردن می باشد همانطور که گله های کوچک برای سیر کردن کامل خود بطور غریزی بطرف چراگاه های غنی می روند.

ملاحظه کنید که در یوحنا ۵: ۱۷-۲۰ پسر، چگونه معرفی شده است. برای ما کاملاً مکشوف می گردد که جایگاه دقیق پسر کجا قرار دارد، و او خود را از این طریق به چه نحوی می بیند. در حالیکه در این دنیای پر از گناه و درد و به خاطر قلب خدا از نگاه داشتن سبب سر باز زده و می گوید، "پدرم هنوز کار می کند و من هم کار می کنم". دیگر زمانی برای استراحت خداوند وجود نداشت، و موقع کار کامل او فرا رسیده بود، تا بدین وسیله مردم نیز بتوانند در استراحت او سهیم شوند. یهودیان از این کلام عیسی، درست حدس زده بودند که او خود را با خدا یکسان می داند؛ اما نه به این مصداق که او خود را با خدا برابر نموده بود. حقیقت این بود که، در شکل خدا بودن، موضوعی نبود که او فکر کند مقام و منزلت خدا را غصب کرده است، بلکه او خود را خالی نمود (و این جمله جالبی است) و به شباهت انسان در آمده و خود را به حد

غلامی فروتن ساخته بود. (فیلیپیان. ۲: ۶-۸) و او که با خدا برابر بود؛ خود را خالی نمود، و به جای اینکه خود را به مقامی برساند، تا مرتبه انسانی خود را فروتن ساخت.

مسیح بر زمین نیامده بود تا چون خدا مستقلاً عمل نماید. بلکه می فرماید: "آمین، آمین، به شما می گویم، پسر هیچ کاری بدون اجازه پدر انجام نخواهد داد." او آمده بود تا در کمال وابستگی به پدر عمل، نماید؛ با این همه فقط او که با پدر برابر بود می توانست چنین بگوید؛ "هر آنچه پدر می تواند بکند پسر نیز انجام می دهد." اما آنچه که انجام می شد از ضمیر خود و از محبت کامل خداوند در رابطه با مشارکتی که با او داشت سر چشمه می گرفت، "چون پدر چنان پسر را محبت نمود، که تمام کارهایی که انجام داد به پسر نیز نشان داد." بنابراین تمام کارهای او کارهای پدر نیز بود، روش و خواست خدای پدر از این مشارکت الهی جاری می شود. در کارهای مسیح خدا مکشوف می گشت. از این رو کلمات آمرانه او را در یوحنا می بینیم ۱۰: ۳۷-۳۸ "اگر اعمال پدر خود را به جا نمی آورم، به من ایمان میاورید. ولكن چنانچه بجا می آورم، هرگاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او"

کلام مسیح هیچ وقت خالی از جلال دادن پدر نیست. همانطور که در یوحنا ۱۲: ۴۹-۵۰ به طرز شگفت انگیزی آنرا نشان می دهد: "ز آنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. و می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می کنم" چه محبت و ارزشی را نسبت به خدا در زندگی مسیح می بینیم. زمانی که مطلع می شویم، مسیح در کلام و در عملکرد خود، جملگی خدای پدر را بیان می نماید، شاید بتوانیم موفق شویم که او را به شکلی کامل بشناسیم. همچنین در اینجا، به موضوع خانه پدر، که هرگز در کتاب مقدس از آن صحبتی به میان نیامده است؛ خواهیم پرداخت.

راه خانه پدر

در فصل ۱۴ انجیل یوحنا همه چیز به طور کامل شرح داده می شود، و در اینجا توجه عمیق ما را طلب می نماید. در این قسمت، متوجه می شویم که خداوند ما عیسی مسیح، دیگر همراه شاگردان در این دنیایی که او را نپذیرفت باقی نخواهد ماند، او برای آنان نیز منزلهایی در حضور پدر آماده نموده است: "درخانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما می گفتم. می روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما

مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید "عیسی مسیح انتظار داشت شاگردان دو چیز را بدانند: خانه پدر، جایکه خود به آنجا می‌رفت، و دوم دانستن راه برای عزیمت به آنجا. اما این به چه نحوی میسر بود در حالیکه نوشته‌های کتاب مقدس در این مورد سکوت اختیار کرده بودند؟

توما راهی که به سوی پدر می‌رود را از مسیح می‌پرسد و او جواب می‌دهد که من راه هستم. چون مکشوف گشتن خود پدر آشکار شدن خانه او را نیز به همراه دارد، بنابراین راه به پدر مفهوم راه به خانه پدر را نیز در بر داشت. عیسی خود "راه" است، "هیچ کس بدون من نمی‌تواند به پدر برسد. او خود "راستی" می‌باشد، چون وقتی خدا مکشوف می‌شود آنها حقیقت هر چیزی را در ارتباط با او درک می‌کنند. بنابراین مسیح می‌گوید که او "حیات" می‌باشد. واقعیت پر جلالی که دانستن آن برای شاگردان لذتی فراوان داشت. و او اضافه می‌کند، اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید، و از این به بعد او را خواهید شناخت، چون او را دیده‌اید.

گوی فیلیپس با تدام و پیگیری در تعمق به عظمت مکانی که خداوند برایمان فراهم نموده بود واقف شده بود از این جهت می‌گوید: "ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است". چقدر باشکوه متبارک هستیم که برای ارضاء وجدانمان به هیچ چیز دیگری احتیاج نداریم. اما در ارتباط با خودمان، برادران عزیز، چقدر در این امر خطیر، پیش رفته ایم، بیایید دوباره به خود بنگریم؛ چقدر از این مکاشفه بهره مند شده ایم؟ اکنون که روح القدس فعالانه تمام کلام را به بوسیله رسولان به رشته تحریر درآورده، و خود نیز درون ما مسکن گزیده است، به جهت شهادت دادن ما بسیار مؤثر خواهد بود، و می‌تواند قدرت لازم برای استفاده کامل ما باشد.

ما یتیم و به حال خود رها شده نیستیم

ما همه می‌دانیم که نسبت به طفلی یتیم چه احساسی داریم، و همه به گونه ای می‌باشیم که از روابط با یک دیگر لذت می‌بریم. رابطه با دیگران می‌تواند عاطفه و دلبستگی را در ما بوجود آورده و باعث خشنودی ما شده و احساس کنیم که در جمع یک خانواده قرار داریم. و در این حالت، پدری را بشناسیم و از محبت قلبی او بر خوردار شویم. چون خانه پدر همیشه محل زیست فرزندان او نیز هست. اما ما یتیم نیستیم، چون خدای پدر را می‌شناسیم، و باید تأکید شود که دانش شناخت پدر خیلی بیشتر از ارتباطی معمولی، معنی و

مفهوم در بر دارد. محبتی در پدر وجود دارد، که خداوند ما عیسی مسیح ما را به واقعیت متبارک آن هدایت می نماید. یوحنا ۱۶: ۲۶-۲۷ را ملاحظه کنید: "در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من به جهت شما از پدر سؤال می کنم زیرا خود پدر شما را دوست می دارد، چون که شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از پیش خدا آمدم". چه ثروت و کاملیتی در این عاطفه الهی نهفته است! پدر پسر را دوست می دارد، و اگر ما پدر را دوست بداریم؛ زنجیری از محبت از قلب ما به قلب او امتداد می یابد؛ بنابراین حسی به ما داده می شود بر این مبنا که مستقیماً هدف محبت خدای پدر قرار گرفته ایم.

زندگی جاوید

اما آنچه برای ما مهیا گشته است از این هم فراتر است. چون در فصل هفدهم یوحنا صورت دیگری از برکت در رابطه با پدر مکشوف گشته است، و آن عبارت است از زندگی جاوید، نوعی زندگی که بواسطه در پسر خدا بودن، به ما تعلق می گیرد. و در عمیقترین شکل خود صورت می گیرد، "باشد که آنها تو را بشناسند (پدر را بشناسند) تنها خدای واقعی و عیسی مسیح را که تو فرستاده ای" تنها راه و کسی که در او خدای پدر نیز مکشوف شده است. زندگی جاوید در پسر و در پدر از ازل بوده است (اول یوحنا ۱: ۲) و از اول، نهاد آن با ارتباط داشتن بنیانگذاری شده است؛ و برای اولین بار روی زمین با جسم پوشیدن خداوند ظاهر گشت، پسر پدر را با تمام راه های خود آشکار می کند؛ بر پایه عمل رستاخیز مسیح که در این فصل به آن پرداخته شده است و بر پایه مرگ و قیام او بنا نهاده می شود. جایگاه و ارتباط ما با زندگی ابدی در رابطه با مسیح از قبر برخاسته مشخص می شود.

موقعیتی که مسیح در رابطه با پدر و خودش ما را در آن شریک می سازد، عبارت است از جدایی کامل ما با دنیا، و هدایت ما برای آینده ای که در محیط مناسب آن نوع زندگی قرار بگیریم، و از جلال آسمانی او بودن در خانه پدر لذت ببریم، و این کاملترین زندگی جاودانی است که در پیش روی ما نهاده شده است.

محبت ابدی مسیح که در این دعا بیان شده است بالاتر از افکار انسانی است. چون عیسی صرفاً از جلالی که در این دنیا به ما خواهد داد صحبت نمی نماید (آیه ۲۲-۲۳) "تا دنیا بداند که تو مرا فرستاده ای، و آنها را مثل خود من دوست داری"؛ بلکه در آیه آخر صحبت از فراهم نمودن راهی برای خوشی و بهره مندی

زمان حال ما در محبت پدر می نمایم: "من ترا به آنان شناساندم (کلمه ای محکمتر از اعلام کردم) و باز هم خواهیم شناسانید."

مکاشفه نام پدر در پسر بوسیله کلام و اعمال او بسیار کامل است. مسیح اطمینان می دهد که به ما خواهد شناسانید، و او این قدرت شناخت را مانند واقعیتهای در حال رشد به قلبهای ما خواهد آورد. و به همین منظور است که می گوید: "تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته ای در آنها باشد و من در آنها باشم". اگر می توانستیم قدری در افکار شگفت انگیز او وارد گشته و آن را به درون قلبهای خویش راه دهیم، قادر می شدیم که ما نیز محبت خدا را به اجرا در آوریم؛ آنگونه که مسیح آنرا می دانست، و خودش نیز مورد چنین محبتی قرار گرفته بود. او خود چون حیاتی دوباره وارد وجود ما می شود، تا قدرت و ظرفیت ما را برای لذت بردن از آن بالا ببرد. اگر فصل ۱۷ محبت پدر را مکشوف ساخته بود هرگز نمی توانستیم تصور کنیم که محبت پدر نسبت به ما این چنین صورتی داشته باشد، و جایگاهی که پسر در آن دارد مقیاسی برای ما نیز محسوب می شود. ما نمی توانیم با دست آنرا لمس نماییم، اما می توانیم به آن اطمینان داشته و لذت ببریم و خدا را ستایش کنیم، و یک چیز را با آگاهی کامل بدانیم که پدر ما را همانند پسر دوست می دارد.

مانع بزرگ

تفکر دیگری نیز وجود دارد که دوباره ما را به رساله اول یوحنا بر می گرداند. آن مانع بزرگ چیست که نمی گذارد جوانترین گروه از دایره خانواده الهی اولین و ساده ترین امتیاز و برکت خود را درک نماید؟ زمانیکه به اولین مرحله رشد روحانی خود می رسیم، شیطان "مردان جوان" را مورد حمله قرار می دهد ولی آنان می توانند بوسیله کلام خداوند که در آنان ساکن است، بر شریر پیروز گردند. باید در مورد دنیا به آنان اعلام خطر شود. دشمن زیرک جانهای ما را شناخته و می داند چگونه در میدان عملیاتی خود کار کند، و چیزهایی را از دنیا عرضه کند که قلب را به طمع بیاندازند. آنچه که در مقابل ما قرار گرفته خطر اصلی نیست، اما خطر واقعی آن چیزی است که شریر ما را به داشتن آن تحریک می نماید. کلام می گوید: "دنیا را دوست نداشته باشید"، اما او برای اینکه ما را در مقابل هوسها و خیانتهای قلب قرار دهد؛ "دنیا" را در مقابل چشمانمان، بسی فراتر از امید و تصور مان ارائه می نماید اما کلام خدا می گوید: "و چیزهای که در دنیا هستند را دوست نداشته باشید."

و در اینجا یاد می‌گیریم "هر کسی که دنیا را دوست داشته باشد محبت پدر در دل او نیست". یعنی چنین شخصی از محبت خداوند دائماً سخن می‌گوید چرا که روح القدس این را در قلبش نهاده است. و چنین شرایطی برای همه مخاطبین یوحنا مصداق دارد.

این محبت پدر است که از مشارکت خاص با او، خشنودی بیار می‌آورد، و از شناخت او و از ارتباط داشتن با او، چنین برکتی حاصل می‌شود. و زمانی از جاری شدن این برکات جلوگیری می‌شود، که قلب ما مشغول امورات بی ارزش دنیوی می‌شود. با این وجود، آنچه به لحاظ اخلاقی در قلب ما وجود دارد، و اگر بخواهیم از نقطه نظر خدا آنرا بدانیم عبارت است از "شهوت" داشتن چیزهایی که آنها را نداریم، و یا "غرور" تحقیرآمیز نسبت چیزهایی که صاحب آنها هستیم؛ و مطلقاً هیچ نکته اخلاقی دیگری در ما وجود ندارد. با این وجود چه تقلب احمقانه ای صورت می‌گیرد! چه زندگی های ایماندارانی که یک روز از درخشش و پری وعده های الهی مالا مال بود و اینک بواسطه مقایسه های اخلاقی به تیرگی سیه فامی انجامیده است! "دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند". خداوند کسی را که در او می‌ماند برکت می‌دهد؛ کسی که در طبیعتی تازه ای که خدا در او نهاده، رشد و ترقی یابد. همچنین خداوند آنانی را در لحظات کوتاه تجربه و آزمایش ایستادگی می‌نمایند؛ مبارک خواهد ساخت. ما با قوت فیض خدای لایزال و بی‌کران و از شناخت و مشارکت بیشتر با ذات اقدسش شادی و وجد وصف ناپذیری را تجربه می‌نماییم.